



طی الارض

رساله

در جواب

شاهزاده محمد ولی میرزا

از تصنیفات:

عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج محمد کریم کرمانی

اعلی الله مقامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و رهطه
المخلصين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.

و بعد؛ چنين گوید بنده اثم كريم بن ابراهيم كه چون از سركار
عظمت مدار نواب كامياب صاحب مسند ابهت و جلال و مالك ممالك
فضل و كمال اعنى شاهزاده اعظم اكرم و اميرزاده افخم سلاله دودمان
سلطنت و شهريارى و نتيجه خاندان جلالت و مملكت مدارى اعنى سركار
عظمت مدار شاهزاده اعظم محمدولى ميرزا لازال مويدا بتأييدات الله
مسددا بتسديدات الله دستخطى مبارك صادر شده بود به افتخار اين

مخلص حقیربی بضاعت و در ضمن آن فرمایشی فرموده بودند در خصوص معنی طی الارض و کیفیت آن که به چه قسم واقع می شود و معصوم به چه کیفیت از مدینه طیبه به مشهد مقدس تشریف آوردند و امتثال امرایشان از جمله لوازم است اقدام نموده به جهت خدمت ایشان این رساله را تصنیف کرده که ان شاء الله به دربار معدلت مدار ایشان انقاد شود پس در خصوص تحقیق این مسأله محتاجیم به بیان مقدمه و چهار فصل:

مقدمه

در مجملی از معرفت جسم مقدس معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

بدان ایدک الله که خداوند عالم جل شأنه العزیز واحدی است معری از شائبه کثرات و احدی است منزّه از مشابّهت مخلوقات و ذاتی مبری از آرایش صفات، بود در قدس خود و حال آنکه هیچ کس جز او نبود نه موجودی و نه مفقودی، نه اثباتی و نه نفیی چراکه نفی هم چیزی است چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند. پس خداوند عالم خواست از محض کمال کرم و جود که ایجاد فرماید خلق را پس ابتدا کرد به خلقت نوری مقدس و مبری و منزّه از جمیع نقصها و او را مجمع صفات و اسماء و کمالات خود قرار داد و آن نور مقدس به اجماع شیعه و سنی نور

مقدس خاتم النبیین است صلوات الله و سلامه علیه و آله. و تعبیر از همان نور آورده می شود به عقل کل و به روح القدس و به روح و به آبی که حیات جمیع احیاء به آن است و به قلم. و اینها همه عبارت از یک جوهر است و از این جهت اخبار متعدده رسیده است: یکی آنکه اول ماخلق الله نور نبی است ﷺ و یکی آنکه اول ماخلق الله عقل است و یکی اول ماخلق الله روح است و یکی اول ماخلق الله قلم است و یکی اول ماخلق الله آب است و مراد از همه یکی است و جهال را گمان آن است که اخبار مختلف است ولی در نزد حکما اختلاف نیست. چون شعور عالم به آن نور است عقل گفته می شود. و چون حیات عالم به اوست روح گفته می شود. و چون مبدأ اشیاست آب گفته می شود. و چون به او همه چیز در لوح امکان ثبت شده قلم گفته می شود. و چون مجمع صفات و اسماء است محمد گفته می شود. و همه در حقیقت یکی است. و از جهت جهات نظر به اسماء عدیده نامیده می شود. چنانکه شخصی را می گوئی زید و سلطان و کاتب و غازی و مصلی و صائم و امثال اینها و همه یک شخص است.

پس آن ذات مقدس بود هزارهزار دهر که هیچ مخلوق نبود و در آن عرصه مخصوصه پر کرده بود جمیع فضای آن عرصه را به وجود خود که گنجایش احدی سوای او نبود و خداوند آن ذات مقدس را امر به ادبار و تنزل فرمود تا به نور جمال خود جمیع اصقاع امکان را نورانی و آبادان

فرمایید. پس تنزل فرمود به عرصه ارواح و لباسی روحانی در برکرد و به آن جلوه و لباس پرکرد جمیع عرصه عالم ارواح را و تنزل فرمود به عالم نفوس و لباسی نفسانی در بر فرمود بالای لباس روحانی و به آن جلوه و لباس نفسانی پرکرد فضای عالم نفوس را و تنزل فرمود به عالم طبایع و لباسی طبیعی در بر فرمود و به آن جلوه و لباس پرکرد فضای عالم طبایع را و تنزل فرمود به عالم مواد و لباسی مادی در بر فرمود و به آن لباس پرکرد فضای عالم مواد را و تنزل فرمود به عالم مثال و لباسی مثالی پوشید و به آن لباس پرکرد فضای عالم مثال را و تنزل فرمود به عالم اجسام و لباسی جسمانی در بر فرمود و به آن لباس پرکرد فضای عالم اجسام را از سماوات و ارضین و در هر عالم پر فرمود فضای آسمان و زمین آن عالم را که ذره‌ای از آن عالم خالی از وجود مقدس او نبود و همه جا اهل بیت طاهرین او با او بودند یعنی همه یکنور و یک طینت و یک روح بودند چنانکه در زیارت می خوانی که اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده یعنی شهادت می دهم که روح شما و نور شما و طینت شما یکی است. پس همه آن انوار مقدسه که یکنور بودند پر کرده بودند فضای همه عالمها را این است که در دعای رجب است که بهم ملأت سماءک و ارضک حتی ظهران لاله الا انت یعنی خدایا به آل محمد پر کردی آسمان و زمین خود را تا ظاهر شد که خدایی جز تو نیست. پس چون آن انوار مقدسه مجمع اسماء و صفات الهی بودند در هر منزل و

مقام سبب ظهور انوار توحید بودند در هرمنزل و مقام این است که خدا می‌فرماید اینما تولوا فثم وجه الله یعنی به هر جهت که رو کنید در آنجا وجه‌الله موجود است و رخساره خدا همان نور مقدس است در هر عالم. پس عقلشان رخساره عقلانی و روحشان رخساره روحانی تا آنکه جسمشان رخساره جسمانی خداست و در هر جهت موجود است. بعد که خدا فضای جمیع عرصات را از ایشان تعمیر کرد از نور عقل ایشان عقول جزئیة را آفرید چنانکه از آفتاب کلی در آئینه‌ها آفتابهای کوچک پیدا می‌شود و همه به رنگ و شکل آفتابند و از نور روحشان روحهای جزئیة را آفرید و از نور نفسشان نفوس جزئیة را و از نور طبعشان طبعهای جزئیة را و از نور ماده ایشان مواد جزئیة را و از نور مثالشان امثله جزئیة را و از نور جسمشان جسمهای جزئیة را خلق کرد. پس در هر عالم از نور ایشان عرشی و کرسی و افلاکی و عناصری و موالیدی آفرید و همه اینها از نور مقدس ایشان خلق شده چنانکه احادیث عدیده در این خصوصات وارد شده که احصای آنها را نتوان کرد و البته به نظر مبارک رسیده و مرحوم مجلسی بسیاری از آنها را در کتابهای فارسی خود ضبط کرده و در کتب عربی که بلاحصاصت.

پس از شعاع ایشان عالم امکان معمور گردید و وجود جمیع اشیاء از نور ایشان پیدا شده پس به این واسطه خداوند در قرآن حضرت پیغمبر را چراغ روشن‌کننده نامید که از نور او عالم بالتمام روشن شده و چون

بالتمام از نور ایشانند حرکت جمیع ذرات عالم و سکون آنها وابسته به تحریک و تسکین ایشان است چنانکه در زیارت حضرت امیر است ع مقلب الاحوال یعنی زیور و کننده احوال عالمی و در زیارت حضرت امام رضا است بکم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن یعنی به شما حرکت کردند حرکت کنندگان و ساکن شده اند ساکن شوندگان. چنانکه اگر در زمین صد هزار کرور کرور آینه بگذارند عکس آفتاب در همه جلوه گر شود و اگر آفتاب حرکت کند همه آن عکسها حرکت کنند و اگر ساکن شود همه ساکن شوند و اگر گرداند همه معدوم شود و اگر التفات کند همه یک دفعه بلامهلت پیدا شوند بد نگفته است آن که گفته که:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم بپاشد جمله قالبها

و خوب است که آن شعر را اینجا بخوانند که گفته است:

ای سایه مثال گاه بینش در حکم وجودت آفرینش

و آن شاعر عرب هم خوب گفته است:

یا جوهر اقام الوجود به و الناس بعدک کلهم عرض

یعنی ای جوهری که همه وجود بدو برپاست و جمیع مردم بعد از تو عرضند چنانکه آن عکسها در آینهها همه عرضند نسبت به شمس و هیچ استقلال ندارند. پس وجود کل مخلوق وابسته وجود ایشان است و در خدا همه را از نور مقدس ایشان در هر مقام و مکان و زمان آفریده. و در

هرمرتبه ایشان کلی می‌باشند و فضای آن عالم را به لباس خود که در آن مرتبه دارند پر کرده‌اند به طوری که ذره‌ای خالی از وجود ایشان نیست. بلکه وجود ایشان در هرمرتبه مهیمن بر جمیع کاینات است چنانکه از کتاب و سنت ظاهر گردید.

و اصل جسد حقیقی ایشان همان جسد کلی است که پر کرده‌اند به آن جسد فضای آسمان و زمین را و از شدت لطافت و صفا از دیده‌های خلاق برتر است و لطافت آن هفتاد مرتبه از محدب فلک اطلس بیشتر است و مردم هوا را نمی‌توانند ببینند چه جای افلاک و چه جای فلک‌الافلاک و چه جای جسد مقدس ایشان. و بعد از آنکه خداوند از نور مقدس ایشان عرش و کرسی و افلاک و عناصر را آفرید و از این اصول بنی‌نوع بشر را آفرید بدنی در میان بنی‌آدم از جنس بدن ایشان خلق کرد و مانند آئینه آن را مواجه با بدن مقدس اصلی ایشان کرد پس نور مقدس آن جسد در این قالب بشری تابید و سرتاپا به نور آن آفتاب تابان منور گردید و ناطق به سخن ایشان و بیننده به بصیر ایشان و حرکت‌کننده به حرکت ایشان و ساکن شونده به سکون ایشان گردید و همه گفتار و کردار و رفتار و گفتار و رفتار آن انوار مقدسه شد چراکه منور به نور ایشان بود. پس این بدن هم بدن بشری ایشان شد و آن بدن اصلی در این بدن بشری مانند روح در تن شد و این بدن مقهور در تحت آن بدن گردید و اختیارش در دست او شد به نحوی که اگر

بخواهند تغییر و تبدیل در این بدن دهند ایشان را ممکن است و به هر صورت که بخواهند می‌توانند آن را بدارند. چنانکه در حدیث جابر در عوالم است که حضرت سجاد به صورت حضرت باقر شد و حضرت باقر به صورت حضرت سجاد و همچنین می‌توانند که ده صورت دیگر بشری بگیرند برای خود از اجزای این عالم بلکه هزار صورت می‌توانند بگیرند و در همه جلوه‌گر شوند و همه محمد باشد و همه علی یا همه حسن یا همه حسین یا غیر ایشان از ائمه علیهم‌السلام چنانکه اگر هزار آئینه زیر آفتاب بگذاری در همه آفتاب است و اگر هزار آئینه زیر ماه بگذاری در همه است البته و اگر یک آئینه هم بگذاری همان یک آفتاب است و اگر هیچ آئینه نباشد آفتاب در محل خود آفتاب است و فنا و زوال آئینه‌ها برای او ضرر ندارد.

پس از اینجا معلوم شد که چگونه حضرت امیریک شب چهل جا میهمان شد و همه حضرت امیر و معصوم و ناطق به علم و صاحب معجز بودند حقیقتاً و در یک آن در صد هزار جای عالم بر سر صد هزار میت حاضر می‌شود و حال آنکه یک تن است اما یک تن کلی است و آن مقهور در تن بشری نیست. و این را می‌تواند واحد و متعدد کند و تغییر و تبدیل دهد. و مثل آنکه ایشان پر کرده‌اند فضای عالم را و مع‌ذلک در جثه کوچکی جلوه می‌کنند جبرئیل علیه‌السلام که به جثه خود پر کرده است فضای آسمان چهارم را با هرچه در اوست و با وجود این به صورت دحیه کلبی جلوه

می‌کرد و به صورت اعرابی در مسجد می‌آمد و به صورت دو جوان میهمان ابراهیم و لوط شدند ملائکه، حال که جبرئیل به صورت اعرابی در مسجد می‌رود نه آن است که آن جسد اصلی آن افسرده می‌شود یا بهم‌کوبیده می‌شود و کوچک می‌شود بلکه از اجزای عنصری این عالم برای خود لباسی می‌گیرد و آن لباس مثل آئینه مواجهه با آفتاب جسد او دارد چراکه بر آن طبع می‌شود پس جبرئیل در آن جلوه‌گر می‌شود و تا می‌خواهد آن جسد برقرار است و همین‌که خواست پنهان شود آن جسد را پراکنده کند و هر عنصر آن را به کره خود برگرداند و مانند آن اجزا را متفرق کند و خود در محل خود همان‌طور که بوده هست و اگر خواهد هزارتن برای خود بگیرد و از همه ناطق و ناظر و فاعل گردد و اعمال جبرئیلی کند.

و اگر این مسأله را چنانکه عرض شد بیابید شبهات بسیار حل شده جواب از همه بفرمایید.

خلاصه، از آن چه عرض شد معلوم شد که اصل جسد آل محمد علیهم‌السلام در لطافت هفتاد مرتبه از محدب عرش لطیف‌تر است و در وسعت محیط به جمیع عالم اجسام است و نافذ در کل عالم و داخل است در همه چیز نه مثل دخول چیزی در چیزی و خارج است از همه چیز نه مثل خروج چیزی از چیزی بلکه اشبه اشیاء به آن بودن روح است در جسد که در همه جای جسد هست و در بدن نه مثل آب در اندرون کوزه است بلکه روح در

غیب کل بدن است و هیچ عضو آن خالی از آن نیست. همچنین ایشان به جسم خود در تمامی این عالم نافذند و از هر چشمی بینا و از هر گوشه شنوا و از هر دستی توانا و از هر زبانی گویا و از هر پای پویا و از هر دلی جویا،

یار نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم باری جسد اصلی امام آن است و این جسد بشری آئینه ایست در زیر آن جسد و احکام آن بر این جاری می شود از جهت مطابقه، و این نه اختصاص به ایشان دارد بلکه هر انسانی جسد اصلی دیگر در این جسد دارد و این اعراض عنصریه در نزد آن مانند آئینه است در برابر آفتاب. لکن جسد اصلی سایر مردم کلی نیست و جسد ایشان کلی است. و سایر مردم جسد اصلیشان مقهور این جسد عرضی شده و تابع این گردیده و ایشان برعکس عرضی را تابع اصلی کرده اند. و اگر کسی جسد عرضی را تابع اصلی کند و آن را در مملکت این، سلطان و فرمانروا کند و احکام آن را در این جاری کند حکم او خواهد بود و از او هم چیزها به قدر ظرفیت خودش و جزئیت خودش جلوه خواهد کرد. اگر امور کلیه بردستش جاری نشود امور جزئیه جاری می شود بلامانع و آیتی از آن اشخاص کلیه خواهد شد.

این بود مختصر آن چه در مقدمه این رساله شریفه خواستم اظهار نمایم.

فصل: بدان که بعد از معرفت کلی بودن آن اجساد اصلیه و تابع بودن این اجساد عرضیه از برای آن اجساد اصلیه دیگر حقیقه اشکالی در غالب مسائل متوقفه به این مسأله نخواهد ماند. لکن چون فرمایش شده است که این مسأله بخصوصه بیان شود در مقام تفصیل برآمده عرضه می‌دارم که در مقام تفصیل انحاء بیان را می‌توان عرضه داشت: یکی آنکه بر سرکار واضح است که اهل تقدیر و هندسه مقرر داشته‌اند که فلک اعظم به قدر آنکه کسی بگوید «واحد» هزار و هفتصد و سی و دو فرسخ سیر می‌کند از جانب مقعر خود و از جانب محدب را جز خدا کسی نمی‌داند. و اگر آن مطلب اندکی مخفی باشد قطر آفتاب موافق تقادیر هفده هزار و پانصد و شصت و هشت فرسخ است که جرم او سیصد و بیست و هشت ضعف جرم کره زمین است و چون از افق طالع شد به قدر دو سه دقیقه بیش طول نمی‌کشد که کل آن از افق ظاهر می‌شود. و قطر کوكب زحل چهارده هزار و چهارصد و بیست و پنج فرسخ است و جرمش یکصد و هشتاد و دو ضعف زمین است و همین که طلوع کرد دقیقه‌ای نمی‌گذرد که همه طالع می‌شود. و ستاره‌های ثابته قدر اعظمش دویست و بیست و دو ضعف زمین است بنابراین نقل بعض، و همان که ظاهر شد از افق به لمحای بکله طالع است.

و این مثلها را برای آن آوردم که بدانید که می‌شود جسم صاحب طول و عرض و عمق به واسطه لطافت سریع‌السیر شود پس وقتی که افلاک

چنین باشند چگونه خواهد بود آن جسم که لطافت آن هفتادمرتبه از لطافت محدب فلک الافلاک بیشتر است پس ایشان بلانهایه اسرع سیرا باشند از آفتاب و ماه و ستارگان و کرسی و فلک الافلاک البته. و بعد مقعر فلک ثوابت را اهل تقدیر مقدر کرده اند که سی و سه هزارهزار و بیست و چهار هزار و ششصد و نه فرسخ است تخمینا از مرکز عالم پس قطر آن ضعف این و دوره آن شش مساوی این است که یکصد و نود و هشت هزارهزار و یکصد و چهل و هفت هزار و ششصد و پنجاه و چهار فرسخ است و این مسافت را در یک شبانه روز قطع می کند و این حرکت شبانه روزی از همان فلک الافلاک که هر یک از این افلاک را با هرچه در جوف آن است به این طور حرکت می دهد و جمیع آنها را در یک شبانه روز بر دور عالم می گرداند. پس وقتی که از فلک الافلاک چنین عمل ناشی شود که در آن آن قدر حرکت کند و این همه اجسام را این قدر حرکت دهد پس از چه روا نبود که ابدان ایشان که الطف و اعظم از محدب فلک الافلاک است هفتادمرتبه، این مشتی بدن عنصری را برگرد تمامی عالم بگرداند در طرفه العینی؟ و حال آنکه این عرش بر محور حرکت می کند و بدن ایشان بر قطب و میان این دو حرکت فرق بی شمار است چنانکه فرمودند نحن ناشئہ القطب و اعلام الفلک.

پس موافق آن چه یافتید ایشان می توانند که همین بدن عنصری را در طرفه العینی در مساحت جمیع آسمان و زمین و وجب به وجب آن

بگردانند و پس آورند و هیچ از امور طبیعیہ خارج نگشته است چنانکہ اگر سنگی فی المثل بر قمر بیاویزند در یک شبانہ روز آن سنگ دورہ عالم را طی می کند.

و اگر کسی گوید کہ سرعت حرکت موجب فساد اجزای سفلی می شود می گویم بلی اگر حافظی و قاسری نداشته باشد و فساد فاسد و بقای باقی بہ واسطہ طبیعت کلیہ عالم است و طبیعت کلیہ عالم طبیعت ایشان است وقتی کہ ایشان خواستند حفظ کنند حفظ می کنند کہ فطوری بہ آن نرسد و هیچ عجب نیست باد خاک را در یک روز گاہ باشد صد فرسنگ و زیادہ ببرد و می شود کہ باد جامہ را برداشته در یک روز صد فرسنگ راہ ببرد. وقتی کہ از بادی این خواسته است کہ روزی صد فرسنگ راہ برود چہ شود کہ ایشان ہم بہ طی الارض این بدن خود را بہ ساعتی یا دو ساعتی یا روزی بہ مسافت بعید ببرند و فطوری بہ آن دست ندهد. چنانکہ آن جامہ را کہ باد می برد فطوری بہ آن دست نمی دہد. و آنها کہ تعجب می کنند بہ سبب آن است کہ ہمین جسم بشری را می بینند و گمان می کنند کہ غیر از این هیچ نبودہ. و بہ ایشان می گویم کہ:

جاهلا این نور علیینی است

نہ ہمین جسمی کہ تو می بینی است

پس این یک وجه که پس از معرفت آن مقدمه سهل و آسان است و موافق حق واقع.

فصل: وجهی دیگر که به آن نحوه ممکن است و شاید سرزند از ایشان و آن چنان است که چون جسد ایشان در جمیع ذره ذره این عالم هست و خالی از ایشان جایی نیست می شود که این بدن بشری را در اینجا معدوم فرمایند یعنی متفرق کنند به یک چشم برهم زدن چنانکه به درخت حکم فرمودند که متفرق شد و هبا گردید و در هوا متفرق شد همچنین این بدن را در مدینه مثلا متفرق فرمایند و جسدی دیگر در طوس ترکیب فرمایند. مثل آنکه جبرئیل به صورت جسدانی دحیه می آمد و چون می رفت آن را متفرق می کرد و هباء منثور می نمود، و چون بار دیگری آمد جسدی از نو می گرفت و جبرئیل همان جبرئیل بود. و چنانکه حضرت امیرچهل جا میهمان می شد و هریک جسد حضرت امیر بود، حال می شود که جسدی در بلدی متفرق کنند و در بلدی دیگر در همان آن جسدی دیگر ترکیب فرموده به خود گیرند و از او ناطق شوند. و اگرگویی پس این جسد جدید آن جسد عتیق نیست، می گویم جسد امام که اصلی است همان کلی است و این عرضی است که در همان یک بدن هم دایم در تحلیل است و بدل مایتحل می رسد، و اما بدن اصلی در هر دو هست و این اعراض و رنگ و شکل سبب تغییر اصل ذات نمی شود چنانکه زید

در قبابی آبی زید است و در قبابی زرد زید است و در قبابی قرمز زید و هکذا.
بفهم که چه گفتم که قدری مشکل است اگرچه آسان گفتم.

فصل: می‌شود که این جسد معروف را در بلدی معدوم نکند و لکن مخفی کند از انظار، چنانکه ام‌کلثوم را مخفی کردند که هیچ دیده نشود و در بلدی دیگر بدنی دیگر آشکار فرمایند و از آن ناطق شوند و بر شکل بدن اول بسازند. آن هم امری است ممکن و هیچ استبعاد ندارد.

فصل: ممکن است که قطعه‌ای از زمین طوس را مثلاً امر فرمایند که نزدیک شود به زمین موضع قیامشان و سایر زمینها در این مابین درهم پیچیده شود نه بر استقامت که کسی بگوید شهرها چطور می‌شود بلکه برانحنا و امام قدم خود را برداشته بر آن زمین بگذارد و زمین بعد از هم گشوده شود در یک طرفه العین. و می‌شود که باد را امر به حمل جسد ایشان کند و به نهایت سرعت ببرد به آن زمین چراکه سرعت و بطو باد مختلف می‌شود و چون مأمور شود به نهایت سرعت خواهد رفت. و می‌شود که برابری سوار شوند و به نهایت سرعت برود. و می‌شود که ملائکه را امر کنند که بالهای خود را گسترده سوار شوند و به زودی سیر کنند. و می‌شود برگلیمی نشسته باد را بفرمایند که آن را بردارد به سرعت ببرد. مثل آن حکایت سلمان و حسن بن علی علیه السلام و سیرایشان. و می‌شود که سوار شوند بر حیوانی و آن حیوان را به اقسام مزبوره حرکت دهند چنانکه یک دفعه هم چنین فرمودند.

خلاصه، بعد از اینکه آن مقدمه را دانستید دیگر به جميع اقسام جواب می‌توانید جواب بدهید و از هیچ امری عاجز نیستند. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

کتابه العبد الاثیم کریم بن ابرهیم و فرغ منه عصریوم السبت لاربع بقین من شهر ربیع المولود من شهر سنه ۱۲۶۶ حامدا مصليا مستغفرا.